



Research article

Research of Literary Texts in Iraqi Career
Vol. 2, Issue 4, Winter 2022, pp. 61-75

**The Ancient Meaning of Azad, Azadi and its Role in the Descriptive
Composition of Classical Texts**

Teymoor Malmir*

Professor of Persian Language and Literature University of Kurdistan, Kurdistan, Iran.

Received: 11/12/ 2021

Acceptance: 14/ 03/ 2022

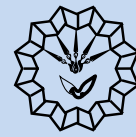
Abstract

Since the term Azad has been used mostly as a synonym of emancipation and independence, researchers, interpreting or correcting old texts, usually have ignored the real meaning of expressions like Azad, Azade and Azadi or compounds like Sarve Azad, Susane Azad, and Azad Mard. Documentary studying of terms Azad, Azade, Azadi and Azadegan in old texts shows that these terms, besides emancipation and independence, have some other meanings like faultless, sincere, white, healthy and perfect. Therefore, when descriptions as Azade, Azadegi and Azadegan have been used about Iranian people, they have been used in those latter meanings. The usage of Azadegi as a word for admiring goodness was so common that being free had the meaning of thankfulness and praising .

Keywords: Azadegan, Azadwar, Azadi, poems Hafez, Sosan Azad.

* Corresponding Author Email:

timoormalmir@gmail.com



پژوهشنامه متون ادبی دوره عراقی
سال دوم، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۰ هـ ش، صص ۶۱-۷۵

معنای کهن آزاد، آزادی و نقش آن در ترکیبات وصفی متون کلاسیک

تیمور مالمیر*

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کردستان، کردستان، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۲۰

چکیده

با توجه به کثرت کاربرد «آزاد» در معنی رهایی و عدم تعلق، محققان در گزارش یا تصحیح متون پیشین، وقتی به تعبیر «آزاد» یا گونه‌های دیگر آن نظیر «آزاده» و «آزادی» به صورت مطلق یا در ترکیباتی چون «سرو آزاد»، «سوسن آزاد» و «آزادمرد» برخوردند، از معنی اصلی واژه غفلت کرده‌اند. بررسی کتابخانه‌ای کاربرد تعبیر آزاد، آزاده، آزادی و آزادگان در متون کهن نشان می‌دهد این واژه‌ها، غیر از معنی رهایی و عدم تعلق، به معانی دیگر نظیر بی‌عیب، یک‌رنگ، سفید، سالم و بی‌نقص نیز به کار رفته است؛ بنابراین، وصف آزادگی برای ستایش مردم و نامورشدن ایرانیان به آزادگان، مبتنی بر همین مفاهیم بوده است. وصف آزادگی برای ستایش خوبی، چندان کاربرد داشت که آزادی کردن به جای ستودن و شکر کردن نیز به کار می‌رفت.

واژه‌های کلیدی: آزادگان، آزادوار، آزادی، غزلیات حافظ، سوسن آزاد..

۱. مقدمه

در زبان فارسی مثل سایر زبان‌ها، برخی واژه‌ها معانی متعددی دارند؛ گاهی یک معنی کاربرد بیشتری می‌یابد و معانی دیگر را در سایه قرار می‌دهد تا جایی که برای نسل‌های بعدی ناشناخته می‌شود. برای دریافت معنی دقیق و درست واژگان، فرهنگ‌های لغات با شواهدی از نظم و نثر تألیف شده است؛ لیکن ممکن است برخی از واژگان در فرهنگ‌ها ضبط نشده باشد یا اینکه تمامی معانی یک واژه را متناسب با کاربردهای تاریخی آن ثبت نکرده باشند. دهخدا و مؤلفان لغت‌نامه، برای انجام چنین رسالتی، تلاش بسیار کرده‌اند، اما تألیف فرهنگ لغت تاریخی زبان فارسی، نیازمند تلاش و مساعی گروهی است. یکی از واژگانی که تحول معنایی آن مورد غفلت قرار گرفته، واژه «آزاد» و گونه‌های مرتبط با آن نظیر «آزاده»، «آزادی» و «آزادگان» است. واژه «آزاد» در اشعار شاعران و نویسندگان با کلماتی دیگر ترکیب شده است در این ترکیبات، بایسته است به معنای دقیق واژه آزاد توجه شود و ترکیبات را متناسب با آن در نظر گرفته شود، اما در موارد زیادی از آن غفلت شده است، از جمله در اشعار حافظ واژه سوسن با توصیف «سوسن آزاد» به کار رفته است، اما شارحان حافظ از دقت مینیاتوری حافظ در کاربرد این ترکیب غفلت کرده‌اند. در این مقاله می‌کوشیم با تبیین ریشه واژه «آزاد»، کاربرد هنری حافظ با انتخاب واژه آزاد را تبیین و تحلیل کنیم.

۲. بیان مسئله

آزاد و آزادی در فارسی امروز، به معنی بی‌قید و رها و رهایی در مقابل اسارت و بستگی به کار می‌رود. این معنی با تعبیری نظیر آزاد کردن بنده یا کنیز در متون کهن نیز کاربرد فراوان دارد. همچنین در فرهنگ‌های لغت و شرح‌های متون کهن، معنی سپاس و تشکر برای آزادی و آزادی کردن به‌عنوان معنای نادر ذکر شده است؛ مثل این موارد:

«تا شما از من آزادی کنید و مرا شکر کنی» (تفسیر شتقی، ۱۳۵۴: ۹).

«گفتند آن ملک است که ما از وی آن همه آزادی می‌کردیم» (سورآبادی، ۱۳۷۰: ۱۸۲).

«طمروسیه از زندانبان و زن وی آزادی کرد» (طرسوسی، ۱۳۵۶: ۲۵۶).

علاوه بر دو معنی سپاس و رهایی، واژه «آزاد» چه به صورت مطلق و چه به صورت صفت، در متون قدیم به گونه‌ای به کار رفته است که با این دو معنی یکسان نیست، اما فرهنگ‌های لغت و شارحان متون کهن، از «آزاد» در معانی دیگری غیر از «رهایی» یا «سپاس» غفلت کرده‌اند؛ مثل این که در متون کهن از القابی مثل «آزادمرد» برای شاه یا خواجه یاد شده که منظورشان از «آزاد» متضاد مقید نیست؛ چون همین تعبیر در آن صورت نوعی عیب محسوب می‌شود؛ «آزادمرد» در آن صورت به این مفهوم است که آن فرد در آغاز مقید و بنده بوده و بعداً آزاد شده است یا این که آزاد در متون کهن، به صورت صفت برای نشان دادن نوع خاصی از سرو یا سوسن به کار رفته است و اراده مفهوم رهایی و بی‌قیدی از این وصف، نمی‌تواند باعث تمایز سرو یا سوسن آزاد از غیر آن شود. همچنین مشهور است که ایرانیان را آزادگان

خوانده‌اند. اگر آزاد را در این تعبیر به معنای بی‌قید یا رهایی تلقی کنیم، دلالتی خواهد بود که در ایران، طبقات اجتماعی با هم یکسان بوده‌اند و خواجگی و بندگی معنا نداشته است؛ در حالی که خلاف این اثبات شده است. اگر هم عرب‌ها، آزادگان را به بنی‌الاحرار ترجمه کرده‌اند بر اثر عدم آگاهی از معنای اصلی آزاد و نوعی گرت‌برداری است. از فرهنگ‌های گذشته، برهان قاطع، به معنی بی‌عیب برای آزاد اشاره کرده است. آنچه برهان قاطع برای «آزاد» نوشته، درست و راهگشا است، لیکن توجیه صاحب برهان قاطع، کمی به حوزه مفهوم متعلق است و از خود واژه دور شده است که در مورد سبب آزادخواندن سوسن سفید می‌نویسد: «مطلق بی‌عیب را گویند یعنی هر چه که آن عیب نداشته باشد... سوسن سفید را نیز آزاد گویند به سبب آنکه او از علت کجی و تکیه به شاخ دیگر کردن فارغ است...» (برهان، ۱۳۷۶: ۳۴). دهخدا، علاوه بر معنای رهایی، به معنای سالم، بی‌گزند، شاد و اصیل و نجیب نیز اشاره کرده است (دهخدا، ۱۳۵۰: ذیل واژه آزاد) و با توجه به شعر سعدی که می‌گوید: «سعدی آزاده‌ای است افتاده/ کس نیاید به جنگ افتاده». همچنین اطلاق بلادالخاصین به ایران در نامه تنسر، یکی از معانی آزاد را خاضع و فروتن نوشته است (همان: ذیل واژه آزاده)، اما همچنان از برخی معانی واژه آزاد و آزادی غفلت کرده و تحول تاریخی معنای آن را معین نکرده است. همچنین در ترکیب‌های سرو آزاد یا سوسن آزاد و آزادخرما مثل سایر فرهنگ‌های لغت، نوشته‌اند که نوع خاصی از سرو یا سوسن یا خرما.

۳. معانی «آزاد» و گونه‌های مرتبط با آن در موارد غیر ترکیبی

آزاد یا گونه‌های مرتبط با آن نظیر آزادی و آزاده و آزادگان و آزادوار در مواردی که به صورت مطلق و غیر ترکیبی به کار رفته است، حاوی معانی همچون سلامت، درست و سالم، کامل، بی‌عیب، یک‌رنگ، بی‌رنگ و لکه یا نیکو است:

۳-۱. سالم و سلامت

هر چراغی را که باشد باد پیش چون تواند برد راه آزاد پیش

(عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۸۹)

چراغی را که ره بر باد باشد نمی‌دانم که چون آزاد باشد

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۸: ۳۳۳)

ای خداوندی که یزدان خاصیت از داد آفرید وز همه عیبی تن پاک تو آزاد آفرید

(قطران تبریزی، ۱۳۶۲: ۶۵)

چه آزادند درویشان از آسیب گرانباری چه محتاجند سلطانان به اسباب جهانباری

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۴۱۴)

یعنی درویشان از آسیب در امان و سلامت هستند، گرانباری لطمه‌ای به آنان نمی‌زند.

ای سایه آن پادشا که ذاتش آزاد ز عیب و عوار باشد
(انوری، ۱۳۷۲: ۱۳۱)

آزاد مراتب یقینت ز آسب گمان آفرینش
(همان: ۲۶۶)

۳-۲. یک‌رنگ یا بی‌رنگ، بی‌عیب و کامل

آزاد و آزادی در برخی موارد به معنی یک‌رنگ، بی‌رنگ و لکه، یا لازمه آن یعنی بی‌عیب و کامل به کار رفته است:

سر آزاده را جهان دو رنگ رنگ مدهامتان نخواهد داد
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۱۶۷)

ترا در رنگ آزادان کجا معنی آزادی که ازرق پوش چون پیکان خشن سیرت چو سوهانی
(همان: ۴۱۴)

کزازی در مورد رنگ در این بیت نوشته است: «رنگ در معنی برون و پیکر و حالت به کار رفته است و با ازرق ایهام تناسب می‌سازد» (کزازی، ۱۳۸۸: ۶۳۷)، اما متعرض معنی آزادی و آزادان نشده است، گویا آن را در مفهوم رهایی و بی‌بندی تصور کرده است؛ از این روی، از آن گذشته‌اند لیکن در این مفهوم، این بیت معنای روشن و محصلی ندارد. سخن خاقانی آن است که به مخاطب خود می‌گوید ظاهر مثل افراد بی‌عیب و یک‌رنگ است، اما در باطن یک‌رنگ و بی‌لک نیستی. سخن از تفاوت ظاهر و باطن است در ظاهر یک‌رنگ است، اما در باطن رنگ‌رنگ و حیل‌گر است. در بیت ۶۱ همین قصیده، آزادی در معنی یک‌رنگی تکرار شده است:

فروکن نطع آزادی برافکن لام درویشی که با لام سیه پوشان نماند لاف لامانی
«فروکن نطع آزادی» یعنی گسترده‌تری یک‌رنگی را پهن کن. اگر هم خاقانی، در بیت «یهود آسا غیاری دوز بر کتف مسلمانان / اگرشان بر در اغیار دین بینی به دربانی» (خاقانی، ۱۳۶۸: ۴۱۴). «غیار» را به کار برده، به این سبب است که اگر مسلمانی از آیین مسلمانی به در شود باید مثل یهودیان، رنگ دیگر به لباس خود بدوزد.

در *اسرارالتوحید* درباره‌ی خواجه حسن مؤدب، خادم خاص شیخ بوسعید، آمده است که کواره شکمبه بر دوش گرفته و در شهر نیشابور گردانده و شسته و باز آورده: «آن وقت را که با خانقاه آمد از آن خواجه‌گی و جاه با وی هیچ چیز نمانده بود. آزاد و خوشدل در آمد» (میهنی، ۱۳۷۱: ۱۹۶). خواجه‌گی برای خواجه، لکه و عیبی بود که از شکمبه بر دوش داشتن آشکارتر بود با دستور شیخ آن لکه دور شد و خواجه آزاد و خوشدل شد. آزاد در این جمله، مفهومی همچون شاداب و بی‌عیب دارد.

«بگو سپاس آزادی خدای را» (ترجمه قرآن موزه پارس، ۱۳۵۵: ۵۸ نیز رک: ۱۰۷).

رواقی، آزادی را در این جمله به معنی شکر و سپاس دانسته است، اما روشن نساخته‌اند که چگونه ممکن است با وجود به کار رفتن سپاس، دوباره مترجم «آزادی» را هم به این معنی به کار ببرد؟ به نظر می‌رسد آزادی در این موضع به معنی بی‌عیب و کامل به کار رفته است؛ به‌ویژه اگر دقت کنیم که واژگان قرآنی تسبیح و سبحان، ستایش تنزیه و پاکی خداوند است؛ بدین صورت که سپاس معادل دقیق و کامل تسبیح نیست، مترجم به‌ناچار سپاس را با آزادی ترکیب کرده است.

در شعر رودکی، آزادوار برای وصف پند در معنی پند بی‌عیب و کامل به کار رفته است:
 زمانه پندی آزادوار داد مرا زمانه چون نگری سر به سر همه پند است
 (رودکی، ۱۳۶۷: ۷۱)

در بیتی از شاهنامه، آزاد به معنی بی‌عیب و نقص برای وصف تخت فریدون به کار رفته است:

یکی نامور شاه را تخت ساخت گهر گرد بر گرد او درن ساخت
 که شاه آفریدون بدو شاد بود که آن تخت پرمایه آزاد بود
 (فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۹: ۲۲۰)

در برخی نسخه‌ها به جای آزاد، «آباد» آمده است؛ اگر هم خالقی مطلق در تصحیح شاهنامه، «آباد» را به جای «آزاد» برگزیده است (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۲۷۳) به سبب آن است که «آزاد» را در معانی دیگری تصور کرده است.

۴. معنای آزاده و آزادگان

آزاده، گونه‌ی دیگر از آزاد است که به صورت مفرد یا به صورت جمع آزادگان در معنی بی‌عیب و تندرست، کاربرد زیادی داشته و هنوز هم به کار می‌رود. در بیت زیر، آزاده به معنی سزاوار و باکفایت در مقابل ناسزا به کار رفته است:

همه شهر با رود و با باده بود اگر ناسزا و گر آزاده بود
 (ابن ابوالخیر، ۱۳۷۰: ۵۶)

در فرهنگ کهن ایرانی و متون باقی‌مانده از آن فرهنگ، گاهی به جای ایرانیان، تعبیر آزادگان به کار رفته است (زادسپرم، ۱۳۶۶: ۴۶). در ترجمه‌هایی که از این متون صورت گرفته بدون توضیح، آزادگان را معادل ایرانیان یا در همان صورت آزادگان نقل کرده‌اند، اما باید دانست که مبنای اصلی این تعبیر با تصور ثنویت در فرهنگ کهن ایرانی پیوند دارد. بدین صورت که انسان پاک و نیکوکار را در زمره نیروهای اهوره‌مزدا تلقی می‌کردند. تعبیر آزادگان، تعبیری ستایش‌آمیز از نیروهای اهوره‌مزدا بود که ایرانیان خود را بدان وصف می‌کردند و دشمن خود را نیز در زمره تیرگان و نیروهای اهریمن می‌خواندند. همین تعبیر در دوره‌های بعد برای وصف‌های ستایش‌آمیز تکرار شده است. مثل اینکه شاه یا افراد دیگر را با تعبیر «آزادمرد»، «آزاده‌خو» (بانوگشسبانه، ۱۳۸۲: ۷۹) و آزادفر (همان: ۹۱) توصیف کرده‌اند. عرب‌ها همان تعبیر «آزادگان» را برای ایرانیان پذیرفتند، اما وجه تسمیه این تعبیر را نمی‌دانستند؛ «آزادگان» را به بنی‌الاحرار و

احرار ترجمه کردند. این ترجمه در عین آن که معادل دقیقی برای آزادگان نبود، موجب خلق افسانه‌ها شد؛ نظیر آنچه در خلاصهٔ سیرت رسول/الله نقل شده است: «اهل فارس را احرار خوانده‌اند، از بهر آن که اول پادشاهی که ایمان به سید علیه‌السلام آورد باذان فارسی بود» (شرف‌الدین، ۱۳۶۸: ۲۸). این عبارت در توجیه عباراتی است که گفته‌اند در یمن سنگی بود که چند سطر سریانی از زبور در عهد داوود بر آن نوشته بودند (همان: ۲۷).

فردوسی دورهٔ بد ضحاک را با تعبیر خواری هنرمند و نیکی، در مقابل ارجمندی و پرآگنده‌شدن بدی گزارش می‌کند:

نهران گشت کردار فرزنانگان پرآگنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد جادوی ارجمند نهران راستی آشکارا گزند
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۵۵)

ناصر خسرو، چنان وضعیتی را به نهران بودن مردم آزاده تعبیر کرده است:

به چشم نهران بین نهران جهان را که چشم عیان بین نیند نهران را
نهران در جهان چیست؟ آزاده مردم بیننی نهران را، بیننی عیان را
(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱۰)

بنابراین، اگر آزادگان را در بیتی دیگر به کار می‌برد:

تن پاک فرزند آزادگانم نگفتم که شاپور بن اردشیرم
آزادگان در معنای بی‌عیب و پاکان به کار رفته است از این است که در بیت بعد می‌گوید:
ندانم جزین عیب مرخویشتن را که بر عهد معروف روز غدیرم
(همان: ۴۴۶)

از فلک در مالش آزادگان ظالم‌تری وز جهان در کشتن دلدادگان ناباک‌تر
(جلی، ۱۳۶۱: ۵۳۴)

اگر عبدالواسع جلی، فلک را به سبب مالش آزادگان، ظالم می‌شمرد، نباید آزادگان کنایه از ایرانیان باشد؛ چون بندگی و اسارت، رنج بزرگی است و همین که کسی بی‌بند و رها باشد به اعتبار اندیشه اهمیت فلک و اختر در زندگی آدمی، چنین رهایی دلالت بر مهر فلک می‌کند نه ظلم، اما آزادگان به معنی تندرستان و افراد سالم به کار رفته که چون بیماری و بلا به سراغ آنان بیاید، موجب رنجش است، اما کسی که دچار نقص است بلایی اگر به سرش بیاید گاهی موجب خرسندی و رهایی او از نقص و بلای پیشین می‌شود. «ماه آزادگان» در خطاب رستم به آزادمهر به اعتبار زیبایی و سلامتی است:

به آزاد مهر آن جهان پهلوان چنین گفت کای ماه آزادگان

(مادح، ۱۳۸۰: ۷۲)

در بیت دیگری نیز از عطار نیشابوری که در *لغتنامه* (دهخدا، ۱۳۵۰: ذیل واژه آزادگان) در معنی شاد و مرفه ذکر شده همچنان معنی تندرستان برایش درست است:

چون ترا می‌بینم از آزادگان کی شناسی درد کارافتادگان

نظامی در *داستان لیلی و مجنون*، عروس آزاد را به معنای عروس بی‌عیب به صورت استعاره برای این منظومه به کار برده است:

بر جلوۀ این عروس آزاد آبادتر آنکه گوید آباد

(نظامی گنجی‌ای، ۱۳۶۳: ۲۹)

آزاده و آزادی به معنی پاک و بی‌گناه نیز به کار رفته است:

گر ترا آید ز جایی تهمتی کرد مظلومت دعا در محنتی

تو همی‌گویی که من آزاده‌ام بر کسی من تهمتی ننهاده‌ام

(مولوی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۱۹۷)

عطار، برای وصف صحابه از دو تعبیر به صورت مترادف استفاده کرده است: آزاده و پاک. با توجه به صفت پاکی که برای قوم به کار برده، روشن می‌شود که آزاده، همان پاک است:

چون صحابه یک به یک آزاده‌اند در هدایت چون نجوم افتاده‌اند

گر کسی در یک تن از آن قوم پاک کرد طعنی بر ستاره ریخت خاک

(عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۳۸)

صاحب *برهان قاطع* ذیل «آزاده» نوشته که حلال‌زاده و اصیل را هم گفته‌اند (برهان، ۱۳۷۶: ۳۵) که دارای مفهومی از بی‌عیبی و لکه است.

در شعر رودکی نیز آزاده به معنی اصیل و پاک به کار رفته است:

می آزاده پدید آرد از بداصل فراوان هنرست اندرین نپید

(رودکی، ۱۳۶۷: ۲۷)

در شرح *الواصلین اردستانی*، تعبیر گوش آزاد در مقابل گوش کر به کار رفته است؛ یعنی مراد از گوش آزاد، گوش سالم است:

هرچه بادی آورد بادی برد این سخن در گوش آزادی رود

(اردستانی، ۱۴۰۰: ۱۸۷)

این که آزاد را در مقابل بنده یا غلام به کار برده‌اند، به سبب آن است که گوش غلامان را سوراخ می‌کرده‌اند و غلام و بنده نشان‌دار بوده است. هاشم جاوید، مبتنی بر سفر خروج و سفر تثبیه در

تورات، نوشته‌اند که تعبیر «حلقه به گوش» به معنی مطیع و فرمانبردار نیست، بلکه به معنی کسی است که تا ابد بنده و غلام است (جاوید، ۱۳۷۷: ۷۱-۷۲)؛ از این روی، آن کسی که داغ و نشان بندگی داشته باشد، آزاد نیست.

۵. معانی آزاد در ترکیبات وصفی

۵-۱. آزادمرد

در داستان فریدون و فرستادن پسرانش نزد سرو و یمن، یک داستان فرعی هست که در شاهنامه چاپ مسکو نیامده اما در نسخه فلورانس و به تبع آن در چاپ خالقی مطلق ذکر شده است؛ داستان این است که سرو یمن برای آن که بتواند دخترانش را نزد خود نگه دارد و از فرستادن آن‌ها همراه پسران فریدون سر باز بزند، نیرنگی می‌اندیشد تا فرزندان فریدون را دچار سرما کند؛

چو خورشید بر زد سر از تیره کوه	بیامد سبک مرد افسون پژوه
به نزد سه داماد آزادمرد	که بیند رخانشان شده لاژورد
فسرده به سرما و برگشته کار	بمانده سه دختر بدو یادگار
چنین خواست کردن بدیشان نگاه	نه بر آرزو گشت خورشید و ماه
سه آزاده را دید چون ماه نو	نشسته بران خسروی گاه نو

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۰۲)

تعبیر فردوسی آن است که سرما در آنان کارگر نیفتاده و آنان همچنان آزاده و مانند ماه نو بودند؛ به این سبب به نظر می‌رسد، آزاد در تعبیر «آزادمرد» در مقابل لاژورد قرار دارد و مفهومی از رنگ سفید در آن نهفته است.

آزادمرد در سیاست‌نامه نیز مترادف نیکوسیرت به کار رفته است: «من آزادمردی و نیکوسیرتی و امانت و دیانت تو ای خواجه از زبان هر کسی بسیار شنیده‌ام» (طوسی، ۱۳۵۵: ۶۷ نیز ۱۰۵) اگر هم مولوی در وصف بایزید بسطامی، او را آزادمرد خوانده است، مبتنی بر همین تعبیری است که در سیاست‌نامه به کار رفته است؛ یعنی مترادفی برای نیکوسیرتی و کمال:

چون وصیت کرد آن آزادمرد
هر مریدی کاردی آماده کرد

(مولوی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۴۰۲)

رستم، خطاب به قباد که سردار جمهورشاه بود گفت:

گر آزادمردی و مهمان نواز
چو نام آوران، کار مهمان بساز

(مادح، ۱۳۸۰: ۳۹)

۵-۲. سوسن آزاد

در فرهنگ‌ها و کتب قدیم از دو نوع سوسن یاد شده است: سوسن بستانی و سوسن صحرايي. به سوسن بستانی، سوسن آزاد نیز اطلاق شده است. صفت «آزاد» در این ترکیب به معنی سفید به کار رفته است.

عقیلی شیرازی در *مخزن‌الادویه*، سوسن سفید را سوسن آزاد خوانده و آن را اسم فارسی زنیق دانسته است در مقابل سوسن صحرائی که رنگ‌رنگ یعنی زرد و ازرق است (عقیلی شیرازی، ۱۹۱۳: ۲۵۶)؛ یعنی سوسن را دو گونه می‌دانستند: بستانی و صحرائی. سوسن بستانی سفید و سوسن صحرائی رنگ‌رنگ بود که بدان ایرسا نیز می‌گفتند. جرجانی می‌نویسد: «ایرسا، بیخ سوسن آسمان‌گون است. بر گل او رنگ‌های زرد و سفید و بنفش و آسمان‌گون آمیخته است و بدین سبب او را ایرسا گویند، یعنی قوس و قزح» (جرجانی، ۱۳۸۴: ۲۸۷). ابوریحان در *الصیغنه*، سوسن بستانی را آزاد سفید به عربی آزاد الابیضی نوشته است (بیرونی، ۱۳۷۰: ۳۵۴-۳۵۵). در این موارد، آزاد به معنی سفید است. وقتی هم با سفید یا با ابیض ترکیب می‌شود، دارای مفهومی همچون سفیدسفید یا بی‌لکه و پیسه است. در *برهان قاطع* به این معنی اشاره شده است که به نوع خاصی از سوسن، سوسن آزاد اطلاق کرده‌اند، اما به صراحت علت این نام‌گذاری را بیان نکرده است، اما آنچه درباره شهرت از توابع نخجوان نوشته، روشنگر معنی «آزاد» در ترکیب «سوسن آزاد» نیز هست: نام شهری از توابع نخجوان را آزاد می‌گفتند و ایشان نوشته‌اند «مردم آن‌جا سفیدپوست می‌باشند» (برهان، ۱۳۷۶: ۳۴).

سوسن آزاد را ده زبان نیز می‌نامیدند به اعتبار آن که «کاسبرگ‌ها نیز همانند گل‌برگ‌ها سفید و مشابه آن‌ها هستند و با توجه به اینکه تعداد هر یک ۵ عدد است بدین نام موسوم شده» (معین، ۱۳۷۱: ۱۳۷۱). ذیل واژه سوسن). همین نکته را عطار نیشابوری با توجه به نام سوسن آزاد و شهرت آزادی در معنی بی‌عیبی و سلامت سوسن برای نشان‌دادن آفت زبان که موجب عیب و بلا می‌شود به نظم آورده است (عطار نیشابوری، ۱۳۸۸: ۴۰۱-۴۰۲).

در توصیف گل سوسن در اشعار حافظ شیرازی با دو وصف روبه‌رو هستیم؛ یکی با صفت آزاد یا آزاده، و دیگری وصف زبان‌داشتن گل سوسن. در عین حال، در برخی موارد این دو وصف را با هم تلفیق می‌کند. یک ویژگی دیگری که در مورد گل سوسن در شعر حافظ قابل توجه است وصف سوسن به پاکی و سپیدی است. در شرح اشعار حافظ، تعبیر سوسن آزاد و سوسن آزاده را در معنا و مفهوم امروزی واژه «آزاد» و «آزادی» یعنی رهایی و بدون بند در مقابل واژه اسیر و دربند تلقی کرده‌اند.

استعلامی معتقد است که «سوسن آزاد، سوسن سفید است». در مورد اشاره‌های حافظ به زبان‌داشتن گل سوسن نیز می‌نویسد: «یعنی پرچم‌های وسط این گل» (استعلامی، ۱۳۸۶: ۱۸۲). حمیدیان، درباره آزاد یا آزاده خواندن سوسن می‌گوید شاید به دلیل «رنگ سفید آن باشد که نشانه پاکی و یک‌رنگی یا از جهت زبان‌آوری و حق‌گویی و به احتمال بیشتر به سبب زبان بر گرفتن و خاموش و رازدار ماندن آن باشد» (حمیدیان، ۱۳۹۰: ۱۲۰۵).

سودی، آزادگی سوسن و سرو را به اعتبار تر و تازگی و همیشه سرسبز بودن آن‌ها می‌پندارد. «ماحصل این که از تجاوز و تعدی دست‌خزان و دی‌آزادند و میوه و حاصل هم ندارند که کودکان با پرتاب سنگ و چوب مزاحمشان باشند پس از هر جهت آزاده‌اند» (سودی، ۱۳۶۶: ۳۰۱).

هاشم جاوید نیز سوسن آزاد را سوسن سفید می‌داند و مثل سودی، ده‌زبان خواندن سوسن را به سبب شکل و تعداد گلبرگ‌های آن دانسته است و می‌نویسد: «از میان سوسن‌ها، این سوسن از آن‌رو که سفید وز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است، سوسن آزاد نام یافته» (جاوید، ۱۳۷۷: ۵۶۳).

بسیاری از شارحان حافظ به تکرار مطالب حافظ‌پژوهان پیشین و فرهنگ‌نویسان در مورد سوسن آزاد یا سوسن سفید پرداخته‌اند. مثل آن‌که برزگر خالقی به تکرار مطالب کتاب گل و گیاه در ادبیات منظوم فارسی پرداخته است که دربارهٔ انواع سوسن سخن گفته است و نوع سپید آن را سوسن آزاد خوانده است (برزگر خالقی، ۱۳۸۲: ۱۲۲).

استعلامی در مورد تشبیه سجاده به دوش افکندن در بیت «خود گرفتم کافکنم سجاده چون سوسن به دوش / همچو گل بر خرقة رنگ می‌مسلمانی بود» می‌نویسد: «تشبیه حالت کسی که سجاده به دوش می‌کشد به سوسن از این نظر است که گلبرگ‌های سوسن لبه‌های آویخته دارد» (استعلامی، ۱۳۸۶: ۵۸۸)، اما کمترین احتمالی وجود دارد که حافظ به چنین حالتی از گل سوسن توجه کرده باشد. آنچه مورد نظر حافظ است، رنگ سفید سوسن و حالت بی‌لک آن است. در این بیت شاعر می‌گوید: گیرم که سجادهٔ مثل سوسن (پاک و سفید) به دوش انداختی، اما آلودگی خرقة با می را چه می‌کنی؟ یعنی سجاده بر دوش انداخته‌ای، اما خرقات با رنگ سرخ می‌آلوده شده است. شاعر برای بیان ریای خرقة پوشان از مثالی عینی استفاده کرده است که همچنان‌که غیرمسلمانان با رنگی خلاف رنگ جامهٔ آنان، به نامسلمانی شناخته می‌شوند. سجادهٔ سپید بر دوش انداختن آنگاه به سبب می‌خوارگی لکه‌ای سرخ از می مثل گل سرخ روی سپیدی مثل سوسن قرار بگیرد، مسلمانی نیست، بلکه نشان نامسلمانی است. در کتاب شرح جلالی بر حافظ، بدون دقت در تعبیر حافظ، «سوسن‌وار سجاده به دوش افکندن» دلالت بر مسلمانی شمرده شده است. بیت را چنین معنا کرده‌اند: «به فرض اینکه سوسن‌وار سجاده به دوش بکشم (تا مسلمان جلوه کنم) آیا بودن رنگ قرمز شراب بر خرقة هم از نشانه‌های مسلمانی است؟» (جلالیان، ۱۳۷۹: ۱۱۷۲).

تعبیر «صحبت پاک» در شعر حافظ که رابطهٔ خود را با مخاطب به شباهت سوسن و گل مانند کرده است، ناظر بر یک‌رنگی است با این وجه، پاک همان آزاد است:

راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک
بر زبان بود مرا آنچه ترا در دل بود

زریاب‌خویی در توجیه وجه شباهت سفیدی سوسن و گل در بیت فوق، با توجه به بیتی از امیرخسرو دهلوی معتقد است که مقصود از گل در شعر حافظ، غنچهٔ ناشکفته است؛ چون غنچه تا زمانی که نشکفته باشد سفیدرنگ است. بدین مفهوم که سفیدی سوسن بر زبان و ظاهر اوست و سفیدی گل نیز متعلق به دل یا درون غنچه است (زریاب‌خویی، ۱۳۶۸: ۲۲۷-۲۲۶).

گرگانی، آزاده سوسن را مجازاً در معنی زن پاک به کار برده که حیض گشتن او موجب آلودگی اش می‌شود:

عروسش را پدید آید یکی حال	کزو داماد را وارونه شد فال
فرود آمد قضای آسمانی	که ایشان را ببست از کامرانی
گشاد آن سیم تن را علت از تن	به خون آلوده شد آزاده سوسن

(گرگانی، ۱۳۴۹: ۷۹)

۵-۳. سرو آزاد

در فرهنگ‌ها از چند نوع سرو از جمله سرو سهی و سرو آزاد یاد شده است. اکنون به کمک ریشه‌شناسی لغت روشن است که تعبیر سرو سهی به معنی سرو دیدنی و تماشایی به کار رفته است، اما درباره سرو آزاد نیز مثل سهی تعبیر لغوی، ما را برای دریافت معنی درست این ترکیب کمک می‌کند. توصیفی که سعدی در گلستان درباره سبب نام‌گذاری سرو و توصیف سرو به آزادگی آورده نشان‌دهنده آن است که آزاد به معنی بی‌عیب و تندرست است و به تعبیر خود سعدی همیشه خوش است: «حکیمی را پرسیدند چندین درخت نامور که خدای عزوجل آفریده است و برومند هیچ‌یک را آزاد نخوانده‌اند، مگر سرو را که ثمره‌ای ندارد. درین چه حکمتست؟ گفت هر درختی را ثمره معین است که به وقتی معلوم به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پژمرده شود و سرو را هیچ‌ازین نیست و همه وقتی خوشست و اینست صفت آزادگان» (سعدی، ۱۳۶۷: ۱۹۲).

خواجو در کنار سرو از آزادگان یاد کرده که نشان می‌دهد معنی خاصی از آن اراده کرده ضمن اشاره به ترکیب سرو آزاد:

سهی سرو بستان آزادگان صف آرای میدان دلداگان
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۱۳۷)

۵-۴. آزاددرخت

در برهان قاطع از آزاددارو و آزاددرخت یاد شده است (برهان، ۱۳۷۶: ۳۵). میدانی در کتاب السامی فی الاسامی نیز آزاددرخت را در مقابل القیقبان (درخت افرا) آورده است (دبیرسیاقی، ۱۳۵۴: ۷). از این تعبیر نمی‌توان به مفهوم و سبب نام‌گذاری این درخت دست یافت، اما براساس آنچه بیرونی در مورد آزاددرخت نوشته است، به نظر می‌رسد آزاد در مفهوم دست‌نخورده به کار رفته است: «آزاددرخت که به عربی به آن سیبانه می‌گویند که زیتون تلخ یا حنظل است» (بیرونی، ۱۳۸۳: ۲۱۰-۲۱۱). شاید به سبب سمی بودن میوه و شاخه‌هایش کسی به آن دست نمی‌زده به آن آزاددرخت گفته‌اند.

۵-۵. آزاداسب

در اسرار التوحید آزاد به صورت مقلوب، صفت اسب قرار گرفته است: «پهنای لوح محفوظ چندان است که به چهار هزار سال، آزاداسبی تازی نیکو رو می‌تازی، هنوز ازین سر بدان سر نرسد» (میهنی، ۱۳۷۱: ۱۰۲). آزاد در این صفت به معنی اصیل و نژاده به کار رفته است.

۵-۶. آزادگل

بیرونی به نقل از حمزه می‌نویسد: «وردی را که از آن گلاب می‌گیرند در فارس، آزادگل می‌نامند» (بیرونی، ۱۳۸۳: ۹۸۳).

۵-۷. مرو آزاد

ابوریحان از گیاهی به نام «مرو» نام برده و آن را گوناگون خوانده است؛ یکی از سه مرو را مرو آزاد یا مرو سفید خوانده است که احیاناً به سبب کرک سفید یکدست که آن را پوشانده آزاد خوانده شده است: «شاخه‌هایی پوشیده از کرک سفید، همانند «جَعْدَه» است، اما کرک آن‌ها بیشتر است» (همان: ۹۱۷).

۵-۸. تمر یا خرماي آزاد

ابوریحان در *الصیدنه* از خرماي درشت آزاد یا تمر الازاد الکبیر یاد کرده است (همان: ۴۱۱).

۵-۹. آزادبهر

مرحوم دهخدا جلو ترکیب «آزادبهر» علامت سؤال نهاده و ذیل آن فقط بیت زیر را از سوزنی سمرقندی نقل کرده‌اند:

تو شاد بادی و آزادبهر از چم دهر عدوت باد ز بار عنا و غم دخدخ
(دهخدا، ۱۳۵۰: ذیل واژهٔ آزاد)

بهر به معنی بخت و شکلی دیگر از این واژه است (رک: برهان، ۱۳۷۶: ۳۲۳-۳۲۴)؛ بنابراین با توجه به کاربرد آزاد به معنی سفید در سایر متون روشن می‌شود که آزادبهر به معنی آزادبخت است یعنی سفیدبخت.

۶. نتیجه

بررسی کاربردهای مختلف واژهٔ «آزاد» یا گونه‌های مرتبط با آن نظیر آزاده، آزادگی و آزادی نشان می‌دهد که معنی این واژه، در متون کهن با مفهوم رایج این واژه در فرهنگ سیاسی و اجتماعی معاصر یکسان نیست. ترکیب واژهٔ آزاد با واژگانی چون سرو، سوسن، رطب و مرو برای وصف این پدیده‌ها، مفهوم ایجابی یا ستایش‌آمیز آن را در معنی یک رنگ، بی‌عیب، سالم، تندرست، بی‌نقص و سفید گواهی می‌کند. وصف آزاده و آزادگی برای ستایش مردم و نامورشدن ایرانیان به آزادگان نیز مبتنی بر همین مفاهیم بوده است. کاربرد شایع آزاد و آزادی در مفهوم ستایش خوبی در میان ایرانیان، موجب شده بود که آزادی کردن به معنی ستایش کردن و سپاس‌گزاری و تشکر رایج شود.

منابع

ابن ابوالخیر، ایرانشاه (۱۳۷۰) *بهمن‌نامه*، تصحیح رحیم عفیفی، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی.
اردستانی، پیر جمال‌الدین محمد (۱۴۰۰) *شرح الواصلین*، تصحیح داود سلیمانی مقدم، رسالهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ایلام.

استعلامی، محمد (۱۳۸۶) *درس حافظ (نقد و شرح غزل‌های حافظ)*، چاپ دوم، تهران: سخن.

انوری، علی بن محمد (۱۳۷۲) *دیوان*، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.

بانوگشسب‌نامه (۱۳۸۲) تصحیح روح‌انگیز کراچی، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- برزگر خالقی، محمدرضا (۱۳۸۲) شاخ نبات حافظ، چاپ اول، تهران: زوار.
- برهان، محمدحسین خلف تبریزی (۱۳۷۶) برهان قاطع، تصحیح محمد معین، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۳) الصیدنه فی الطب (داروشناسی در پزشکی)، ترجمه باقر مظفرزاده، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۷۰) کتاب الصیدنه فی الطب، تصحیح عباس زریاب، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ترجمه قرآن موزه پارس (۱۳۵۵) تصحیح علی رواقی، چاپ اول، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- تفسیر شتقی (گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم) (۱۳۵۴) تصحیح محمدجعفر یاحقی، چاپ اول، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جاوید، هاشم (۱۳۷۷) حافظ جاوید (شرح دشواری‌های ابیات و غزلیات دیوان حافظ)، چاپ دوم، تهران: فرزانه روز.
- جلیلی، عبدالواسع (۱۳۶۱) دیوان، به اهتمام و تصحیح و تعلیق ذبیح‌الله صفا، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- جرجانی، اسمعیل بن الحسن بن محمد الحسینی (۱۳۸۴) الاغراض الطیبه و المباحث العلائیه، تصحیح حسن تاج‌بخش، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- جلالیان، عبدالحسین (۱۳۷۹) شرح جلالی بر حافظ، چاپ اول، تهران: یزدان.
- حمیدیان، سعید (۱۳۹۰) شرح شوق (شرح و تحلیل اشعار حافظ)، جلد ۲، چاپ اول، تهران: قطره.
- خاقانی شروانی (۱۳۶۸) دیوان، تصحیح ضیاءالدین سجادی، چاپ سوم، تهران: زوار.
- خواجوی کرمانی، محمود بن علی (۱۳۷۰) همای و همایون، تصحیح کمال عینی، چاپ دوم، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۵۴) فهرست الفبایی لغات و ترکیبات فارسی الاسامی فی الاسامی، چاپ اول، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۰) لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- رودکی، جعفر بن محمد (۱۳۶۷) دیوان، زیر نظر براگینسکی، چاپ دوم، تهران: فخر رازی.
- زادسپر، جوان جم (۱۳۶۶) گزیده‌های زادسپر، ترجمه محمدتقی راشد محصل، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- زریاب‌خویی، عباس (۱۳۶۸) آئینه جام (شرح مشکلات دیوان حافظ)، چاپ اول، تهران: علمی.
- سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله (۱۳۶۷) کلیات، تصحیح محمدعلی فروغی و تصحیح مجدد بهاء‌الدین خرّمشاهی، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- سودی بسنوی، محمد (۱۳۶۶) شرح سودی بر حافظ، ترجمه عصمت ستارزاده، چاپ پنجم، تهران: زرین و نگاه.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری (۱۳۷۰) قصص قرآن مجید، به اهتمام یحیی مهدوی، چاپ سوم، تهران: خوارزمی.
- شرف‌الدین، محمد بن عبدالله بن عمر (۱۳۶۸) خلاصه سیرت رسول‌الله، تصحیح اصغر مهدوی و مهدی قمی‌نژاد، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی.
- طرسوسی، ابوطاهر محمد بن حسن علی بن موسی (۱۳۵۶) داراب‌نامه طرسوسی، چاپ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- طوسی، نظام‌الملک (۱۳۵۵) سیرالملوک (سیاست‌نامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، چاپ سوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۸۸) الهی‌نامه، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ چهارم، تهران: سخن.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۷۳) مصیبت‌نامه، تصحیح عبدالوهاب نورانی وصال، چاپ چهارم، تهران: زوار.
- عقیلی علوی شیرازی، محمدحسین بن محمدهادی (۱۹۱۳)، مخزن الادویه، چاپ اول، کانپور: بهگوان دیال.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۴) شاهنامه، براساس چاپ مسکو به کوشش سعید حمیدیان، چاپ دوم، تهران: قطره.

- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶) شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، چاپ اول، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- قطران تبریزی، شرف الزمان ابومنصور (۱۳۶۲) دیوان (از روی نسخهٔ محمد نخجوانی)، چاپ اول، تهران: ققنوس.
- کزازی، میرجلال الدین (۱۳۸۸) گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، چاپ پنجم، تهران: مرکز.
- گرگانی، فخرالدین اسعد (۱۳۴۹) ویس و رامین، تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا، چاپ اول، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مادح، قاسم (۱۳۸۰) جهانگیرنامه، تصحیح ضیاءالدین سجادی، چاپ اول، تهران: مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و دانشگاه مک‌گیل.
- معین، محمد (۱۳۷۱) فرهنگ فارسی، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.
- مولوی، جلال‌الدین (۱۳۶۸) مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، چاپ اول، تهران: مولی.
- میهنی، محمد بن منور (۱۳۷۱) اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران: آگاه.
- ناصرخسرو، ابومعین حمیدالدین (۱۳۷۰) دیوان، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، چاپ چهارم. تهران: دانشگاه تهران.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۶۳) لیلی و مجنون، تصحیح حسن وحیددستگردی، چاپ دوم، تهران: علمی.

